

سرزمین فرصتها

فرهاد طاهری^۱

گواهی بعضی از مولفان چون ابن ندیم، در عصر پادشاهان ساسانی، که به آشنا ساختن محافل علمی ایران با دستاوردهای فرهنگی اقوام متمن دیگر اهتمام داشتند، دانشمندانی به جانب هند روانه شدند تا گلچینی از آثار مکتوب هندیان را به ایران آورند و به زبان پهلوی برگردانند.^۲ در کتاب پهلوی دینکرت و نیز تاریخ ابی الفدا آمده است که شاپور ساسانی فرمان داد تا بعضی از کتابهای هندی به زبان پهلوی درآید.^۳ مورخان به دانشمندی در همان عصر به نام معنی بیت اردشیری اشاره می‌کنند که از زبان سریانی به پهلوی ترجمه می‌کرده و اشعاری نیز برای مراسم دینی می‌سروده و آثار او در هندوستان شهرت بسیاری داشته است.^۴ اثرگذاری محصول فکری هندوان بر فرهنگ ایرانی به حوزه دینی و ادبی محدود نماند. ایرانیان بعدها از معلومات هندوان، خاصه در علم طب بهره‌های فراوان بردند؛ آن گونه که برای پیشبرد طب ایرانی، پزشکان خاذقی از هندوستان به بیمارستان و مرکز علمی جندی شاپور دعوت کردند تا مقیم آنجا شوند.^۵ از جمله این طبیبان، می‌توان به کسانی چون «کنکه» (Kanaka) و «ابن‌دهن» اشاره کرد که در عهد

اشاره: نوشته حاضر صورت تفصیل یافته مطلبی است که چندسال پیش به‌عنوان پیشگفتار جزوه دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره هند به قلم نویسنده در شماری بسیار محدود و برای مطالعه افرادی خاص چاپ شده است. از اعضای پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دکتر غلامعلی حداد عادل، رییس وقت فرهنگستان، دکتر حسن حبیبی، دکتر فتح‌الله مجتبابی، استاد احمد سمیعی گیلانی و نیز استاد عبدالحسین آذرنگ طرح نخستین نوشته را خواندند و نکات سودمندی متذکر شدند. اکنون با سپاس از همگی این عزیزان و با لحاظ کردن نظریاتشان این مقاله برای اولین بار به خوانندگان گزارش گفت‌وگو تقدیم می‌شود.

به نظر محققان نخستین بارقه‌های پیوند فرهنگی و تاریخی میان ایرانیان و ساکنان شبه‌قاره در حدود دو هزار و پانصد سال پیش درخشدن گرفت. از آن زمان بود که روابط بازرگانی مناطقی از سرزمین هند با شهرهایی در کرانه‌های دجله و فرات و کشورهای آسیای غربی از طریق خلیج فارس برقرار شد و ایرانیان را بر آن داشت تا همچنان بر ادامه تبادل فرهنگی دو کشور دیرسال پای بفرشند.^۶ چنان که به

عباسیان می زیسته‌اند. کنگه همان کسی است که کتاب چاناکیا (شاتاق) را به یاری ابوحاتم بلخی از هندی به پهلوی ترجمه کرد و پس از او عباس بن سعید جوهری بخشی از همین کتاب را با نام کتاب «السموم» برای خلیفه مامون عباسی به عربی برگرداند. در دوره اسلامی نیز نخستین گامهای هندشناسی ایرانیان در عصر غزنویان برداشته شد؛ بدین معنی که در آن روزگار ابوریحان بیرونی، دانشمند نامور ایرانی با همراهی سلطان غزنوی قدم به سرزمین هند گذاشت و طی مسافرت‌های ممتدی که به آن دیدار کرد، با دانشمندان و خردورزان آن سرزمین آشنا شد و با کسب اطلاعات ژرف از زبان سانسکریت و علوم و عقاید هندوان دست‌مایه‌های فراوان از فرهنگ غنی هند اندوخت و در تألیف اثر ارزشمند خود، «تحقیق ماللهند»، بهره‌های بسیار برد. ابوریحان در این کتاب که می‌توان آن را نخستین کتاب هندشناسی ایرانیان دانست، عقاید و رسوم و آداب هندوان را وصف کرد و دیدگاه علما و حکمای هند را در فلسفه و نجوم و هیئت به تصویر کشید.

نسیم نواز شگری که از دریچه فرهنگ و تمدن هند به سر و روی اندیشه‌های ایرانی وزیدن گرفت، بعدها به عرفان و تصوف ایران و اسلام نیز راه پیدا کرد و آن‌چنان در متون عرفانی فارسی‌زبانان متمکن شد که حتی در گرانقدرترین اثر عرفانی تعلیمی ما، یعنی مثنوی مولوی، هند سمبل سرزمینی شد که ساکنانش از تعلقات «تن» رسته و به معنویت «جان» پیوسته‌اند.

این سهم هندوان در شکل‌گیری فلسفه و عرفان ایران تا بدان حد است که بعضی از محققان بر آن‌اند که یکی از آبخورهایی که از کنار ریشه‌های عرفان اسلامی گذشته و به باروری آن مدد رسانده مذهب بوداست که خاستگاه این مکتب فکری - همان‌طور که می‌دانیم - سرزمین هند است. جالب آنکه این رد پای عرفان بودا در ایران به کلی محو نشد و حتی در دوره‌های اخیر در شعر بعضی شاعران معاصر هم می‌توان به خوبی جلوه‌های عرفان بودا را مشاهده کرد. در وادی حکمت و فلسفه اسلامی هم نمی‌توان تاثیر حکمای هند را نادیده گرفت. به طوری که در متون متقدم حکمی آمده است، که در قرن چهارم جماعت «اخوان‌الصفا» که در نزدیک کردن حکمت یونانی با دین اسلام قدم‌های استواری برداشته، در تدوین رسائل مشهور خود به فلاسفه یونان و هند نظر داشته‌اند.

اما داستان گسترش زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره هند و آثاری که از این رهگذر بر تفکر هندوان بر جای نهاد، خود داستانی مفصل است که اعجاب خواننده را برمی‌انگیزد. اینکه این قوم تا پیش از آشنایی با زبان و ادب فارسی، به قول بیرونی غیر از ودای مقدس هیچ کتاب دیگری را کتاب آسمانی نمی‌انگاشتند و سراسر دنیا را غیرمهدب می‌پنداشتند و پس از راه یافتن زبان فارسی بدان دیار از اینکه با کلمات «میرزا» و «میان» مورد خطاب شوند، افتخار می‌کردند و به جای اقوال «شکره» (Sankara)، «کپیلا» (Kapila)، «تلسسی داس» (Telsi-das)، و «رامانوجه» (Ramanuja) آثار خود را به سخنان و اشعار سعدی و حافظ و خیام و مولوی می‌آراستند و تقریباً هر نویسنده مسلمان هندی آشنا به زبان فارسی نگارش خود را با کلمه «بسم‌الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌کرد و در پایان، نوشته‌اش را با طلب توفیق خداوندی به انجام می‌رساند یا به ماههای اسلامی و سنن و رسوم مسلمانان احترام می‌گذاشت، بی‌تردید نتیجه تحصیل و آموزش زبان فارسی بود که

به سبب تنوع بی‌مثال و شیرینی دل‌آویز و بلاغت و فصاحتی که داشت هندوان را تحت تاثیر قرار داد و زمینه التقاط فرهنگ اسلامی و هندی را در هند هموار کرد که نظیرش را در سراسر جهان کمتر می‌توان سراغ گرفت.



درباره تاریخیچه رواج زبان فارسی در شبه‌قاره هند، آنچه از مدارک تاریخی برمی‌آید، آن است که هم‌زمان با تسلط حکومت صفاریان ایرانی تبار در قرن سوم هجری برسند برای اولین بار به هندوان فرصتی داده شد تا با فارسی‌زبانان هر چه بیشتر آشنا شوند. در همان زمان بنابه گفته ابن‌حوقل در «صورة الارض» و اصطخری در «المسالك والممالک» مردم ملتان و منصوره به زبان عربی و سندی و مردم مکران به زبان فارسی سخن می‌گفتند. تقریباً در سال ۳۲۰ هجری در سند شاعری به دنیا آمد که رابعه کعب قزدری نام داشت. اشعار فصیح و دلکش او که در قدیمترین تذکرها نقل شده است، می‌رساند که در زمان وی زبان فارسی در سند (یا در قزدار یا قصدار که ولایتی در همان ناحیه یا نام قبیله‌ای بود) رواج داشته است. اما زبان فارسی در دیگر مناطق شبه‌قاره، در طی ششصدسال، یعنی از فتوحات اسلامی سلطان محمد غزنوی تا عصر اکبرشاه جز در صفحات شمالی آن گسترش چندانی نیافت. در همین منطقه بود که در زمان غزنویان شاعرانی نامدار پا به عرصه وجود

گذاشتند. عوفی تذکره «لباب‌الاباب» خود در فصلی جداگانه به شاعران غزته و لاهوری می‌پردازد.^{۱۲} در فهرست او اسم هندویی دیده نمی‌شود و این از حقیقتی پرده برمی‌دارد که بیشتر مردم هند شمالی در دوره غزنویان از پارسی‌زبانی حکمرانان خود تاثیر پذیرفته‌اند. همچنین در عهد غزنویان اولین شاعر مسلمان ایرانی‌الاصلی که در هند می‌زیسته، مسعود سعد سلمان^{۱۳} بوده که در هر سه زبان عربی، فارسی و هندی دیوانها داشته است که متاسفانه امروز دیوان هندی او در دست نیست.

ادبیات صوفیانه‌ای که بعدها، در قالب نظم و نثر، در مراکز خانقاهی شبه‌قاره پدید آمد، از دیگر عرصه‌های بسیار مهم و موثر فکری و فرهنگی ایرانی - اسلامی بود که در آن سرزمین آثاری ماندگار از خود بر جای گذاشت. کشف‌المحجوب علی بن عثمان هجویری که در نیمه سده پنجم هجری در لاهور نوشته شد، در واقع نخستین تالیف مستقلی است که به زبان فارسی درباره تصوف نوشته شد و به صورت یکی از منابع مهم این رشته درآمد. از قرنهای پنجم و ششم، تصوف اسلامی از خراسان و عراق به هند روی آورد و وسیله برقراری رابطه معنوی میان مسلمانان این ناحیه با عالم اسلامی بیرون شبه‌قاره گردید. نظم و نثر عرفانی شاعران و نویسندگان مسلمان هند نیز در مجموع از سبک و شیوه آثار شاعران صوفی مسلک خراسان و عراق متاثر بوده است. آثاری چون «فوائدالفوائد» امیرحسن سجزی (قرن هشتم) «سیرالاولیاء» میرخرد کرمانی و «اخبارالاخیار» محدث دهلوی، علاوه بر آن که افکار و احوال مشایخ صوفیه را در دوره‌های متعدد و چگونگی اوضاع خانقاهها و زندگانی خانقاهی آنان را در آن سرزمین به ما عرضه می‌کند، اطلاعات تاریخی و اجتماعی بسیاری نیز در اختیار ما می‌نهد.^{۱۴}

پس از عصر غزنوی به عهد سکندر لودی می‌رسیم، بنا به قول مورخان، نخستین کوشش همه‌جانبه در راه گسترش زبان فارسی در هند در زمان این پادشاه انجام گرفت.^{۱۵} هر چند از این کوشش ثمربخش گزارشی تفصیلی در دست نیست، آنچه مسلم است اینکه سه‌م اصلی و اساسی در ترویج شعر و ادب فارسی در سرزمین هند از آن گورکانیان هند و پادشاهان جزء (بهمنیان، قطب‌شاهیان و نظام‌شاهیان، عادل‌شاهیان، بریدشاهیان) و امیران و بزرگان آن دیار در قرن دهم تا دوازدهم است. اینان

غالباً از ایران بدان سامان رفته بودند، چون قدرت و ثروتی حاصل کردند، دربار خود را به روی علما و ادیبان و ادب‌شناسان گشودند و با نثار کیسه‌های سیم و زر در پای آنان باعث شدند تا شعر و ادب فارسی در آن خطه رواج نظرگیری یابد.^{۱۶}

از اسباب عمده‌ای که هند را در این ایام مطمح نظر شاعران و علمای ایران می‌ساخت، غیر از تسامح و ذریاشی اکبر گورکانی و اخلاف او و ضیق مشرب صفویه (از جمله شاه‌تهماسب صفوی که نخستین کس در دوره صفویه بود که بی‌علاقگی خود را نسبت به شاعران و شنیدن شعر مدحی و غزل ابراز کرد)، علاقه شخصی و قریحه شاعری ملوک و امرای بابر بود که به سلیقه ذوق، در جلب مستعدان می‌کوشیدند.^{۱۷}

مورخان در توصیف حکومت پنجاه‌ساله اکبر گورکانی، که از جانب مادر به خانواده‌ای از نجبای ایرانی تعلق داشت، نوشته‌اند که حکومت این حکمران فارسی دوست به دلیل عشق و علاقه به فرهنگ و تمدن ایران، رنگی کاملاً ایرانی به خود گرفت. شاهد این قول همان بس که او جشن نوروز را در دربار خود مرسوم کرد و جشنهای باشکوهی به شیوه پادشاهان ایران ترتیب داد. در ایام سلطنت او، علاوه بر رواج شعر و ادب و آداب و رسوم ایرانی در هند، هنر نقاشی و فن معماری به سبک ایرانی در شبه‌قاره رواج گرفت. تاثیر این سبک معماری را در بناهایی چون مقبره همایون، ارگ آگره، و قلعه لاهور به روشنی می‌توان ملاحظه کرد.



همچنین اکبرشاه در گسترش ادب فارسی در قلمرو خود جهدی بلیغ مبذول داشت و به شماری از دانشمندان، دربار خود، از جمله شیخ مبارک، فیضی، ابوالفضل، عبدالقادر بدایونی، عبدالرحیم خان خاتان، فرمان داد تا شاهکارهای ادبیات زبانهای گوناگون از قبیل سنسکریت، عربی، ترکی و حتی لاتینی را به زبان فارسی ترجمه کنند. از این میان، آن پادشاه خردورز گورکانی، نسبت به ترجمه آثار سنسکریت به زبان فارسی تمایل بیشتری نشان می‌داد، چون این اقدام را وسیله‌ای سودمند برای ایجاد تفاهم متقابل میان مسلمانان و هندوان می‌شمرد. کتابهایی چون «مهابهارت»، «راماین»، «راج ترنگینی»، «سنگهاسن بتیسی»، «پنچانتترا»، که جملگی در اصل به زبان سنسکریت‌اند، در زمان حکومت اکبر به همت مترجمان نامدار شبه‌قاره، به زبان فارسی برگردانده

شدند. شاهزاده دارالشکو، یکی از نوادگان اکبر، کتاب بسیار معروف «اوپنیشادها» در فلسفه و عرفان را به فارسی درآورد و آن را «سر اکبر» نامید.^{۱۸}

از سویی دیگر، هند به سبب تشویق فرمانروایان آن از شعر و هنر، برای شاعران و ادبای ایران در این دوره نوعی «سرزمین فرصتها» تلفی می‌شد، تا به جبران کمبود محبت پادشاهان صفوی برخیزند. از اشارات بعضی از تذکره‌های معروف مثل «تذکره میخانه»، «مآثر رحیمی»، «خزانه عامره»، «مرآت الخیال» که هم در این ایام در هند نوشته شد، کثرت شاعران و فارسی‌گویان هند و رواج فراوان شعر فارسی را در آن دیار می‌توان دریافت.^{۱۹}

به گواهی محققان، زرفشانیهایی بیایی در مقدم شاعران و نویسندگان و ادب‌شناسان پارسی‌گوی باعث شد تا ادبای بسیاری از شیراز و کاشان و اصفهان و مشهد و تبریز و همدان پس از آموختن ادب فارسی و سرآمد شدن در آن، بازار کاسد ایران را رها کنند و راهی دیار هند شوند. از همین رهگذر بود که شوق «شکرستان هند» و «شوق سفر به هند» آن چنان در

دلها جای گرفت که کمتر به نامه و نوید حاجت افتاد و در شعر آن دوره مضمون جدید «شوق سفر هند» پدید آمد که جلوه‌هایی از آن را در شعر شاعرانی چون مشرقی، فیض لاهیجی، صائب تبریزی، حسن بیگ ربیع

قزوینی و کلیم کاشانی می‌توان به‌خوبی ملاحظه کرد. از سویی دیگر، بازتاب بی‌مهری پادشاهان صفوی نیز در شعر همین دوره آشکار است، به طوری که کسانی چون آقا صفی صفاهانی سرزمین ایران را «کشور بی‌رواج» خواند و آرزوی رفتن به هند کرد. یا شاعری چون میرسنجر کاشانی با آنکه از هند دلخوش نبود و حب وطن خاطرش را می‌آزرد، یادکر عبارت «وسع گنجایی نبودن وطن» در شعر خود خویشتن را شیفته رفتن به هند نشان داد.^{۲۰}

در حقیقت، فیضی از دریای فرهنگ و ادب ایران، با ادب و شعر فارسی و شیوه‌ها و قالبها و مضامین و مایه‌های آن، نثار دیار هند شد. برای مثال، شاعری چون امیرخسرو دهلوی، هر چند هرگز از سرزمین اجدادش پای بیرون ننهاده، در غزل، از شیوه سعدی و عراقی و عطار، در داستان‌سرایی، از راه و بوش نظامی گنجوی الهام می‌گرفت. در شعر شاعران آن خطه، تحولی که بعدها به صورت سبک هندی جلوه‌گر شد، روی داد. نخستین نمونه‌های سبک هندی در ایران که بسیاری از ویژگیهای آن در اشعار یاباقانی، امیدی

تهرانی، هلالی جغتایی به‌خوبی دیده می‌شد، در قرنهای یازدهم و دوازدهم در هند روی به بالندگی نهاد و شاعرانی چون عرفی، طالب، ظهوری و بیدل دهلوی این طرز را به کمال رساندند.^{۲۱}

نثر فارسی نیز از اواخر قرن ششم، از غزنین ابتدا به لاهور و ملتان و سپس به دهلی و دیگر مراکز فرهنگی راه یافت و چون زبان دیوانی و درباری گردید، به تدریج در قشرهای جامعه و در میان نومسلمانان و بومیان غیرمسلمان گسترش یافت. نخستین فارسی‌نویسان شبه‌قاره از بهاجران فارسی‌زبانی بودند که از مناطق گوناگون ایران به دربارهای سلاطین غوری، خلجی و تغلق می‌پیوستند. خصوصاً پس از حمله مغول بود که گروههایی از اهل علم و ادب و عرفان، از آسیای مرکزی و خراسان، به شهرهای شمال غربی شبه‌قاره روی آوردند، و در پناه فرمانروایان مسلمانان آن سرزمین، گوشه فراغ و آسایش گزیدند.^{۲۲} نثرنویسی در مراکز علمی و ادبی شبه‌قاره در چندین قلمرو پیشرفت نمایان داشت که از آن میان، می‌توان به تاریخ‌نگاری، تذکره‌نویسی و فرهنگ‌نویسی اشاره کرد. تاریخ‌نگاری به

زبان فارسی، از اوایل قرن هفتم در ایام حکومت غوریان و ممالیکی، در دهلی آغاز شد. نخستین کوشش در این عرصه ترجمه فارسی کتابی بود در تاریخ سند که اصل آن به زبان عربی در اوایل قرن سوم نوشته شده بود. هر چند اصل آن کتاب امروز در دست نیست، ترجمه فارسی آن که به همت علی‌بن حامد کوفی انجام گرفته، با عنوان «فتح‌نامه سند» یا «چچنامه» به چاپ رسیده است. اثر منثور دیگری که به زبان فارسی درباره تاریخ هند نوشته شده و در دست است، «تاج‌المآثر» نظام‌الدین حسن نظامی نیشابوری است. این کتاب وقایع دوران سلطنت قطب‌الدین ایبک و شمس‌الدین ایلتتمش (نیمه قرن هفتم) را دربر دارد. پس از این دو کتاب، باید از «طبقات ناصری» منتهاج سراج جوزجانی یاد کرد که از منابع مهم تاریخ به شمار می‌آید.^{۲۳}

غیر از آثار فارسی در حوزه تاریخ‌نگاری، زبان فارسی در عرصه تذکره‌نویسی و فرهنگ‌نگاری نیز در حیات فکری شبه‌قاره سهمی عظیم داشته است. تذکره‌هایی چون «لباب‌الالباب» عوفی، «هفت‌القدیم» امین احمد رازی، «خلاصه‌الاشعاری» تقی‌الدین کاشی، «عرفات‌العاشقین» تقی‌الدین اوحدی، «مرآت‌الخیال» شیرخان لودی، «سغینه» خوشگو، «مجالس‌المومنین»



قاضی نورالله شوشتری که به ذکر احوال و نقل نمونه‌هایی از اشعار سخن‌سرایان پارسی‌زبان از آغاز نظم و شعر و ادب زبان دری پرداخته‌اند، چلگی در این سرزمین به نگارش درآمده‌اند.^{۲۲}

در فرهنگ‌نویسی و بررسی‌های مربوط به زبان نیز دانشمندان فارسی‌زبان یا فارسی‌دان شبه‌قاره آثار بسیاری تألیف کردند. اولین فرهنگ فارسی در این ناحیه «فرهنگ قواس» است که به کوشش فخرالدین مبارک‌شاه غزنوی، معروف به قواس، در دوران سلطنت علاءالدین محمدشاه خلجی (اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم) تدوین شد. پس از آن، باید به کتابهای لغتی چون «ادات الفضلاء» قاضی بدرالدین دهلوی (قرن نهم)، «شرفنامه» شیخ ابراهیم فاروقی (قرن نهم)، «موید الفضلاء» محمدبن لاد لاهوری (قرن نهم)، اشاره کرد که راه را برای تألیف فرهنگ‌های معتبری چون «کشف‌اللغات» عبدالرحیم بهاری (قرن دهم)، «مدراالفاضل» فیضی (قرن یازدهم)، «فرهنگ جهانگیری» جمال‌الدین اینجو (قرن یازدهم)، «برهان قاطع» خلف تبریزی (قرن یازدهم)، «فرهنگ رشیدی» تنوی (قرن یازدهم) و «فرهنگ آندراج» محمدپادشاه (قرن چهاردهم) هموار کردند.^{۲۵}

پیوند تاریخی و کهن مردمان ایران و هند تنها به ادبیات و شعر و شاعری محدود نمی‌شود، بلکه حوزه‌های فلسفه و عرفان، موسیقی و معماری، بازرگانی و سیر و سفر و آداب و رسوم را نیز در بر می‌گیرد؛ هر چند مهمترین عامل ارتباط همواره زبان و ادبیات فارسی بوده است. در دوران بعد نیز شمله شیفتگی به زبان و ادب فارسی، که بابریان و بهمنیان در شبه‌قاره برافروختند، یکباره خاموش نگشت و در گذرگاه تاریخ معاصر آن سرزمین راهنمای هندوانی شد که مجمر دل را به مضامین و مفاهیم ادبیات فارسی روشن نگه داشتند و در قالب‌های گوناگون شعر فارسی طبع‌آزمایی کردند و اندیشه‌های بلند خود را در جامه‌ای هر چه زیباتر برای آیندگان به یادگار گذاشتند. در سالهای اخیر نیز شوق به حفظ میراث مکتوب بزرگان قوم شبه‌قاره هند و پاکستان، عده‌ای از ادب‌شناسان آن دیار را بر آن داشته است که نسخه‌های خطی دیوان‌های شعر یا تذکره‌های احوال شاعران سرزمین هند را به زیور طبع بیاریند یا در موضوعات گوناگون ادب فارسی آثار ارزشمندی بنگارند و به چاپ برسانند. بزرگانی چون علامه اقبال لاهوری، شبلی نعمانی، محمد شفیع،

نذیر هادی، نبی شیرانی، محمود حافظ شیرازی، امیرحسین عابدی، ظهورالدین احمد، آفتاب اصغر، سیدمحمد اکرام از این طایفه‌اند. در سالهای اخیر نیز انجمنها و سازمان‌هایی در شبه‌قاره گسترش و ترویج زبان فارسی را وجهه همت ساخته‌اند که از آن میان تلاش انجمن استادان زبان فارسی سراسر هند شایسته ستایش بسیار است.

پی‌نوشتها

۱. یژوهنگ، مولف و ویراستار فرهنگستان زبان و ادب فارسی
۲. دکتر سیدعبدالله ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه دکتر محمداسلم‌خان، موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۲
۳. التنبیه‌الفهرسته اعتنی‌بها و علق علیها شیخ ابراهیم رمضان، بیروت، دارالمعرفه ۱۹۹۴میلادی، صص ۳۹۶ و ۳۹۷
۴. احمد نفیسی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، انتشارات سخن، تهران ۱۳۳۶-۱۳۳۷، ص ۱۳۳-۱۳۴
۵. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، کتابفروشی ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۹۷
۶. ذبیح‌الله صفا، همان، صص ۹۷-۱۰۲
۷. ذبیح‌الله صفا، همان، صص ۱۰۷ و ۱۰۸
۸. از جمله رک: مثنوی معنوی مولوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، به اهتمام نصراله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۲، دفتر اول صص ۱۱۱ و ۱۱۲
۹. ذبیح‌الله صفا، همان، صص ۳۱۹-۳۲۱
۱۰. ذبیح‌الله صفا، همان، انتشارات فرانس، تهران ۱۳۶۶، ج ۱/۵، صص ۴۴۵ به بعد



۱۱. دکتر سیدعبدالله همان، صص ۲۱ و ۲۲
۱۲. مخد عوفی، لب‌البالباب به سعی و اهتمام و تصحیح لوارد براون، بریل، لینن ۱۹۰۶ میلادی، ج ۲، صص ۲۰۵ به بعد
۱۳. خندان او از مردم همان بودند
۱۴. فتح‌الله مجتبیایی، «اسلام در شبه‌قاره هند و پاکستان»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۶۸
۱۵. دکتر سیدعبدالله همان، ص ۲۶
۱۶. ذبیح‌الله صفا، همان، ج ۱/۵، ص ۴۴۵
۱۷. همان صص ۴۵۰ و ۴۹۳
۱۸. فتح‌الله مجتبیایی، همان، ص ۵۶۹ به بعد
۱۹. عبدالحسین زرین‌کوبه از گذشته ادبی ایران، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران ۱۳۷۵، صص ۴۰۵ و ۴۰۶
۲۰. ذبیح‌الله صفا، همان، صص ۴۸۶-۴۹۷
۲۱. فتح‌الله مجتبیایی، همان، ص ۵۶۸
۲۲. همان ص ۵۶۹
۲۳. همان ص ۵۷۱
۲۴. همان ص ۵۷۲
۲۵. همان صص ۵۷۲ و ۵۷۳